

بررسی شرح حکمه الاشراق قطب الدین شیرازی و نقش وی در تقریب سه مکتب اشراق، مشاء و عرفان

دکتر مصطفی پیرمادیان^۱

مرضیه کیهانی^۲

مرجان رضایی^۳

چکیده:

قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی، ستاره شناس، پزشک، فیلسوف، شاعر و موسیقی دان سده ی هفتم هجری می باشد. وی در شیرازی متولد شد و ابتدا در نزد پدر به طبابت در بیمارستان مظفریه ی شیراز پرداخت اما این کار وی را اقناع نمود، پس راه سفر در پیش گرفت تا بدین وسیله هم بر علم خود بیفزاید و هم از حضور اساتید گوناگون بهره مند شود. علامه قطب الدین شیرازی علامه بر اینکه در علوم مختلف دستی توانا داشت در فلسفه نیز تبحری ویژه داشت. وی شارح حکمه الاشراق، اثر معروف شیخ اشراق می باشد. وی در نزد اساتید مختلف با تفکرها و اندیشه های مختلف آشنایی یافت و در جهت تقریب میان آن ها تلاش نمود. ما در این مقاله در پی معرفی شرح حکمه الاشراق علامه بوده و سعی بر آن داریم که بدانیم علامه تنها به شرح کلمه به کلمه سخنان سهروردی نپرداخته است. در این مقاله در خواهیم یافت که علامه تا چه حدی در تقریب میان سه اندیشه و تفکر اشراق و مشاء و عرفان نقش داشته است و چه عواملی باعث آشنایی وی با این سه تفکر متفاوت شده است. اینکه این تفکر تا چه حدی در نسل های بعدی علامه تاثیر نهاده است. این مقاله بر اساس منابع دست اول تاریخی و منابع تحقیقاتی نوشته شده است.

واژگان کلیدی: قطب الدین شیرازی، سهروردی، مشاء، اشراق، شرح حکمه الاشراق، عرفان

۱. عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ اسلام

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران

قطب الدین شیرازی (۷۱۰-۶۳۴ق) در دورانی میزیست که جهان اسلام در آشفتگی عظیمی در پی هجوم مغول به سر می برد. علامه در نزد خواجه نصیر الدین طوسی برجسته ترین پیرو فلسفه ی ابن سینا در دوران خود دانش آموخت و معروفترین شرح را بر کتاب حکمه الاشراق نگاشت. پس از آن یک چند نیز در سلک شاگردی صدر الدین قونوی نزدیکترین مرید ابن عربی درآمد.

این مقاله در راستای بررسی شرح حکمه الاشراق علامه و همچنین نقش وی در چگونگی تلفیق سه مکتب اشراق، مشاء و عرفان می باشد. فصل اول ابتدا به تعریف واژه ی اشراق پرداخته شده است و سپس سعی بر آن شده است که به معرفی و آشنایی با خود کتاب سهروردی یعنی حکمه الاشراق بپردازیم و سپس خود اثر علامه، یعنی شرح حکمه الاشراق، مورد بررسی قرار گرفته شده است. در این بخش در پی دست یافتن به این نکته هستیم که آیا قطب الدین صرفاً کلمه به کلمه حکمه الاشراق را شرح نموده است یا اینکه به بیان نظریات گاه متناقض خویش با سهروردی نیز پرداخته است؟ در این قسمت بیشتر سعی بر آن شده است که شرح علامه را به طور کوتاه با شرح شهرزوری دیگر شارح سهروردی قیاس کنیم. در بخش بعدی، بررسی نقش قطب الدین در تلفیق اشراق، مشاء و عرفان ابن عربی در راس کار قرار داده شده است، لذا در ابتدا برای اینکه از راه آشنایی علامه با هر سه مکتب آگاهی یابیم به بیان نحوه ی آشنایی قطب الدین با هر سه تفکر پرداخته و سپس در قسمت بعدی به طور مفصل نقش قطب الدین را در جمع نمودن و تلفیق اندیشه های هر سه مکتب بیان نموده ایم.

اشراق

گاهی شارحان مذهب با امواج حقیقی اجتماعی هم زمان یا با انگیزه های تاریخی یا مذهبی پیوند دارند، به جز قطب الدین شیرازی که آنچه را که سهروردی در کتاب های خود یاد کرده است بدون آنکه علیه نقش شیخ قیام کند یا باطنا تصریحات و نص های او را به نقد گیرد شرح کرده است. قطب الدین شیرازی در مقدمه ی شرح حکمه الاشراق به دنبال تعریف اشراق میگوید «آن حکمتی است مبتنی بر اشراق، یعنی کشف

یا حکمت شرقیانی که اهل فارس اند که بازگشتن به نخستین است زیرا حکمت اینان کشفی و ذوقی است و از این رو به اشراق نسبت یافته اند. اشراقی که ظهور و درخشش فیضان انوار عقلیه بر سبیل اشراق بر نفوس است و به وقت تجرد آن و اعتقاد پارسیان و یونانیان باستان در حکمت بر کشف و ذوق است به جز ارسطو و ارسطوئیان که فقط بر برهان و بحث تکیه دارند» (شیرازی، ۱۳۱۵: ۹).

این نص الهامی است که به این مطالب اشاره دارد:

۱- اشراق منشاء حکمت اشراق است و آن متضمن ظهور موجود یعنی تاسیس وجود موجود است و این ظهور همان ادراک عملی نفس مستعد برای کشف می باشد

۲- در این مورد میان لفظ اشراقی و مشرقی ترادف و همسانی است و ممکن است از اشراق حکمت مشرقیان را فهمید، یعنی شرقیانی که از لحاظ جغرافیایی در شرق سکونت دارند و مقصود از آن سرزمین فارس است.

۳- ممکن است مفهوم اول و دوم را با یکدیگر منضم ساخت و گفت: فلسفه ی حکماء مشرقی فارس بر کشف یا مشاهده مبتنی است، یعنی ظهور انوار عقلیه برای نفس بعد از تجردش و بر این اساس فلسفه ی اشراق در برابر فلسفه ی مشاء قرار می گیرد. ازین جاست که وی (فلسفه ی مشاء) بر بحث و حجتة ای عقلی و منطقی تکیه می کند و اولی، فلسفه ی شرق بر کشف و ذوق صوفیانه . قطب الدین معتقد است که نظریه ی اشراقیان بی افاضات نوری انجام می پذیرد یعنی درخشش های عقلی که مبنای اصول و مبانی صحیح قواعد اشراق اند و بر تعلیمات فارسیان باستان اضافه ی حکمت یونان و حکمت بابل و هند و مصر استوار است.

۴- سهروردی دو لفظ شرق و غرب را در بسیاری وارد به معنی مجازی به کار می برد. وی در التلویحات می گوید: شرق اکبر و آن عالم عقول است و شرق اصغر که عالم نفوس است. سپس به مغرب نفس یعنی اتصال آن به ماه اشاره می کند و می افزاید که نفس در طریق استشراف از عالمی به عالمی دیگر انتقال می یابد تا به موت اکبر از عالم ماده برسد و در این مرحله نفس به جبرئیل پدر نفوس انسانی می رسد که مزدکیان (بهمنش) میخوانند و نام بهمن و مانی در عبارات سهروردی تکرار می شود. (ابوریان، ۱۳۷۵: ۷۰).

پس بنابراین میتوان از گفته های علامه به این جا رسید که موضوع عبارت از معرفتی است که شرقی می باشد زیرا خود آن شرق ، یعنی جایگاه برآمدن معرفت و این نیز در آن واحد و همزمان الف: لحظه ایی است که در آن معرفت سر بر میزند، ب: جهتی است که از آن جا به صورت فضای پاک محسوس سر بر میزند، ج: و پیش از هر چیز به دلیل برخورداری از الویت هستی شناختی ، معرفتی است که عین ماهیت و ذات شهود است و شناخت را بر خود آشکار می کند و همه ی امور شناخت پذیر را احیا می کند .پیدا کردن معادلی برای این کلمه در زبان های اروپایی دشوار است شاید آنچه در تاویل لاتینی رواج دارد مناسب ترین ترجمه معادل آن باشد که به معنی « ادراک صبحدمی معرفت آغازین» می باشد.(کوربن، ۱۳۸۲: ۶۶). سهروردی لغت مکتب اشراق را به فیلسوفان ایران و یونان و مصر و بابل و هند باز میگرداند . زیرا این گروه در نظر وی ریشه های نخستین مکتب اشراقی اند . برای ما تقسیم مذهب اشراق به دو شاخه ی مهم امکان پذیر است . شاخه ی نخست در شرق و دیگری در مغرب.

حکمت اشراق در شرق: این مکتب در وجود شهاب الدین مقتول نمایان شد . کسان بسیاری از مکتب شهاب الدین بهره ی علمی بردند که از میان ایشان ملاصدرای شیرازی متوفی به سال ۱۶۴۰ م یا ۱۰۵۰ ق را می توان ذکر کرد. اشراقی که فکر فلسفی ایرانی را در عصر او مجسم می سازد و نیز از استادان ملاصدرا یکی میرداماد(متوفی سال ۱۶۳۳ م یا ۱۰۴۱ ه ق) و دیگری بهاءالدین عاملی(متوفی ۱۶۲۱ م - ۱۰۳۰ ه ق) که از استادان بزرگ او در روزگار صفویه بوده اند باید یاد کرد. مکتب اشراق پس از سهروردی در فارس ادامه یافت . ملاصدرا شارحان متعددی دارد که از میان ایشان حاج ملاهادی سبزواری متوفی(۱۸۷۸ م) می باشد. مکتب اشراق پس از ملاصدرا ادامه می یابد و حاج ملا آقا دربندی و ملا نصر الدین از آن جمله اند.

حکمت اشراق در مغرب: مکتب اشراق در مغرب قبل از سهرودی ظهور کرد و در مذهب ابن میسره اندلسی که از ۸۸۳ تا ۹۳۱ م در قرطبه میزیست مجسم گشت. مذهب وی تعلیمات اشراقی را با فلسفه ی انبار قلنس در هم می آمیخت . چون تعلیم مکتب اشراق قرطبه انتشار یافت و اسکولاستیک های مسیحی در مغرب از آن متأثر شدند مانند تاراجر بیکن ، دون اسکوت و رایموند لیل اثر نظریه ی متافیزیکی نور در کمندی الهی نیز

ظاهر می شود و بر این اساس خلقت عبارت از صدور نور الهی است. از پیروان مکتب اشراق در مغرب، می توان به ابن عربی و ابن سبعین صقلی (سیسیلی) اشاره نمود، ابن عربی بزرگترین نماینده ی مکتب شرق در اندلس به شمار می آمد یعنی همان مکتبی که ابن میسره پی نهاد. گرد افکار ابن عربی مکتبی برپا گشت که پیرو تعالیمش بودند و بسیاری از صوفیان غرب و شرق از آن متأثر شدند و در این جنبش طریقی صوفیانه در شمال آفریقا نشأت گرفت که همانند شاذلیه است و موسس آن ابوالحسن شاذلیه می باشد و آن طریقه ایست گرچه ظاهراً مستند به تعالیم تصوف اهل سنت بسان غزالی ولی در اصل بر تعالیم اشراقی مبتنی است. در مغرب کسان دیگری مثل ابن باجه که از طریقه ی اشراق متأثر گشته اند سخن از اشراق فعال داشته و از سعادت‌مندی که به حیات ازلی میرسند و نور می گردند گفتگو کرده است، باز در آن جا ابن طفیل را به سال ۵۸۱ هـ ق - ۱۱۵۸م وفات یافته میبینیم که در اندلس از مذب اشراق متأثر شده است. (ابوریان، ۱۳۷۲: ۴۹).

به طور کلی میتوان گفت که جریان اشراقی یعنی جریان اشراقیان ایران که از اصلاح اساسی سهروردی در کتاب حکمه الاشراق با هدف تجدید حکت فرزنانگان ایران باستان نشأت گرفت با ادغام عرفان ابن عربی در الهیات شفا سهمی در ارائه ی چهره ای ویژه به فلسفه ی اسلام و ایرانی در طی سده های آتی خواهد داشت، اندیشمندی در این جا هستند که گرچه شیعی نیستند اما با آثار خود در تکوین این جریان نقشی ایفا کرده اند که در راس اشراقیان، شمس الدن شهرزوری می باشد. پس از ابن کمونه، سعید بن منصور نیز فیلسوف بزرگ این دوره بوده است، وی بر کتاب تلویحات شیخ شرح نوشته است. پس از وی نیز علامه قطب الدین شیرازی می باشد که شرحی بر کتاب حکمه الاشراق سهروردی نگاشته است. (کوربن، ۱۳۸۲: ۴۶۴).

حکمه الاشراق سهروردی

کتاب حکمه الاشراق چهارمین کتاب در اصول عقاید سهروردی و شاهکار اوست. این اثر که عناصر مختلف سنت اشراقی را ترکیب می کند در عرض چند ماه به سال ۵۸۲ هـ ق - ۱۱۸۲م. تالیف شد. این کتاب در حد خود یک شاهکار بی نظیر و بی مانند فکری به

شمار می آید زیرا او زبده و و نخبه ی اصول و مسائل حکمت اشراقیان و فلسفه ی پارسیان را با ذکر منابع گردآورده است. حکمت شرقیان یعنی فلسفه ی عالی پارسیان ، در دوران بعد از اسلام مدت شش قرن . در آن زمان توجه بیشتر عالمان اسلامی به فرهنگ سامی در بوته ی فراموشی و در سراشیب تباهی و نابودی افتاده بود ، سهروردی با گردآوردن آن در این کتاب زندگی نوینی به آن بخشید و روحی تازه در تاریخ فلسفه ی اسلامی دمید . فلسفه ی پارسیان یا حکمت شرقیان فصلی از فرهنگ خالص ملی ایران است و نتیجه و ثمره ی ارزنده ی فکری آن از روح اندیشه و خرد ایرانیان اندیشمند ریشه گرفته است و در تاریخ بشری جلوه کرد و همواره بالیده است. از این روی وجود این فلسفه با زندگی و مرگ ملیت ایرانی همراه و همگام می باشد. کتاب حکمه الاشراق یگانه کتاب مفصل در فلسفه ی اشراقی است و باید آن را «التعلیم الاول» نامید. سهروردی خود در مورد وجه تسمیه ی کتاب می گوید که به دو علت آن را حکمت اشراق نامیده است، نخست آنکه این نوع از فلسفه بر پایه و شالوده ی اشراقیات نفسانی بنیاد گردیده است پس حکمت اشراقی است و دیگر اینکه این کتب فلسفی از آن شرقیان یعنی پارسیان می باشد ، یا به سخن دیگر این مکتب فلسفی از آن حکماء و فیلسوفان سرزمین اشراق شمس و کشور دمیدن خورشید می باشد یعنی فلسفه ی شرقیان. (حقیقت، ۱۳۷۸: ۲۶۹). تعلیم فلسفی و حکمی که در این کتاب بحث شده است اساس پیشرفت های بعدی را در قلمرو عرفان اسلامی بنیان نهاد . فلسفه ی اشراق را میتوان به دو بخش تقسیم کرد : نخست شامل بحث فلسفه و منطق مشائی و دیگر موضوعات مربوط به آن که به نظر بسیاری اهمیتش کمتر از بخش دوم است . قسمت دوم شامل مصنفات اشراقی اوست که به زبان های مخصوص نوشته شده است و در تاریخ فلسفه ی اسلامی بی نظیر است. سهروردی در این کتاب تفسیری فلسفی از سفرروح به دست می دهد که آغازش تطهیر و تزکیه و پایانش اشراق است . این بخش از کتاب به هر حال استدلالی است ، بسیاری از مسائل سال های سال فلسفه را به زبانی غیر از زبان مورد استفاده ی مشائیان بحث می کند. سهروردی بخش دوم حکمه الاشراق را با وصفی از ماهیت بدیهی نور و طبقه بندی موجودات مختلف به اعتبار شفافیت آن ها و تقسیم نور به انواع مختلف و متعدد یعنی واجب و ممکن آغاز می کند. وی در

حکمه الاشراق روال ثابتی ندارد زیرا از شاخی به شاخ دیگر می‌پرد و موضوع واحدی را در چندین جا مطرح می‌کند مثلاً انواع مختلف نور و روابط آن‌ها با یکدیگر اغلب در بسیاری از جاهای کتاب به تفصیل بررسی شده است. او با استفاده از چارچوبه‌ی فلسفه‌ی اشراقی به بحث کیهان‌شناسی، مخصوصاً حرکات اجرام سماوی، و نیز ادراک حسی و قوایی که روح انسانی را تشکیل می‌دهد می‌پردازد. در میان مهمترین موضوعات مورد بررسی در این بخش، معرفت‌شناسی اشراقی معروف به علم حضوری، تصفیه‌ی زهد و نفس و ریاضت می‌باشد. در اواخر این کتاب سهروردی خاطر نشان می‌کند که دریافت‌کننده‌ی این علم شدن زهد و تمسک می‌طلبد. (رضوی، ۱۳۸۲: ۳۸). محتویات کتاب آنچنان که خور سهروردی می‌گوید به ذوق باز می‌گردند نه به استدلال زیرا وی آنچه در عالم ربوبیت به عیان دیده ثبت می‌کند و مندرجات کتاب محل نزاع و مبتنی بر حجت‌های منطقی نمی‌باشد بلکه قضایای آن کشفی و ذوقی‌اند که اثبات آن‌ها را همان کشف و ذوق بر عهده دارد و پذیرش آن‌ها میسر نمی‌شود مگر پس از تحمل رنج و تجربه‌ی شخصی. کتاب دو قسمت را شامل می‌شود نخست درباره‌ی ضوابط فکر در منطق می‌باشد که خود به سه بخش تقسیم می‌شود: ۱- معارف و تعریف، ۲- حجت‌ها و مبادی آن‌ها، ۳- چگونگی حل مغالطه‌ها. هریک از مقاله‌ی اول و دوم به هفت ضابطه تقسیم می‌شود. مقاله‌ی دوم در نور و حقیقت آن و نور الانوار و آنچه از آن صادر می‌شود، و مقاله‌ی سوم در کیفیت فعل نور الانوار و انوار قاهره و در تکمیل گفتار به بحث از حرکات علوی و مقاله‌ی چهارم در تقسیم برزخ‌ها و هیئت‌ها و ترکیب‌ها می‌باشد و مقاله‌ی پنجم در معاد و نبوت‌ها و خواب‌ها است. (ابوریان، ۱۳۷۲: ۱۲۲). تالیفات سهروردی اصول عقاید و منبع مکتب اشراق را تشکیل داد و حکیمان متأخر پیوسته تفسیرها و حواشی بر آن تالیفات نوشته‌اند. از مهمترین شروح حکمه الاشراق یکی آن است که شهرزوری، شاگرد و همکار سهروردی نوشته است و مهمترین شرح شناخته شده را قطب الدین شیرزای نوشت که از شاگردان مشهور خواجه نصیر بود. از این دو شرح که در قرن هفتم نوشته شده است شرح علامه، قرن‌ها به عنوان شرح رسمی متن مورد مطالعه بوده است. چاپ سنگی قدیم حکمه الاشراق که بعضی مدارس قدیمه از زمان

انتشار آن در دوره ی قاجاریه تدریس می شود و این شرح و نیز حاشیه ملاصدرا را که سه قرن دیرتر نوشته شده در حاشیه قرار دارد. (نصر، ۱۳۵۲: ۹۴).

شرح حکمه الاشراق قطب الدین شیرازی

این کتاب که شرحی است بر حکمه الاشراق سهروردی از جمله کتب حکمی است که در میان مشتاقان فلسفه ی اشراق شهرت زیاد یافته است. شرح حکمه الاشراق در طهران در سال ۱۳۱۵ ه ق به چاپ رسید، کتابیست درسی که در میان عشاق فلسفه مشهور است. استادان حکمت اشراق بر آن شروح و حواشی به عربی و فارسی نگاشته اند. مشهورترین تعلیقات کتاب، حاشیه ی صدر المتالهین شیرازی می باشد که در کنار صفحات آن چاپ شده است. قطب الدین در مطالب فلسفی به خوبی تحقیق کرده است، در مباحث خیر و شر، در مسئله ی الشرور اعلام (چیزها و حالت های بد به منزله ی عدم هستند) که بدیهی پنداشته اند اقامه ی برهان کرده است. شرح حکمه الاشراق را مصنف به جمال الدین علی بن محمد الدستجردانی اهداء نموده است -از مقدمه ی کتاب به دست می آید که پیش از مصنف کسی آن را شرح ننموده است. ولی در کتب فلسفه بیان شده است که نخستین شرح را شهرزری صاحب الشجره الالهیه نوشته است و بیشتر مطالب علامه از آن اقتباس شده است. (شیرازی، ۱۳۶۵: ۶۱). شرح حکمه الاشراق به عربی و ترجمه ی لفظ به لفظ از حکمه الاشراق سهروردی می باشد. وی این شرح را در رجب سال ۶۹۴ ق به پایان برد. چندین نسخه از آن در ترکیه دیده و معرفی شده است. قطب الدین در تالیف این شرح از شرح حکمه الاشراق شهرزوری بهره گرفته است ولی به آن اشاره نکرده است. شاید نیازی ندیده چون آن شرح مشهور بوده است و قطب الدین این عادت را داشته که از مولفین مشهور و معروف یاد نمیکرده است. قطب الدین شیرازی در شرح حکمه الاشراق احیانا تحت تاثیر ابن کمونه بوده و از برخی تحقیقات او بهره گرفته است. (دینانی، ۱۳۷۶: ۳۹). در این شرح علامه عقاید سهروردی را در باب اشراق به شایسته ترین وجهی به زبان ساده بیان کرده است.

در شرح حکمه الاشراق سهروردی که معرف دیدگاه های فلسفی و اندیشه های سیاسی وی میباشد علامه به شرح فلسفه ی اشراق می پردازد و از این طریق وی بیشترین

تأثیرات را پذیرا می‌شود. (یوسفی راد، ۱۳۸۶: ۲۳). هانری کوربن در کتاب «مرد بزرگ جهان شیعه» جائیکه از زبان حکیم بزرگ ملاصدرای شیرازی شرح حال و افکار فلسفی و حکمی سهروردی را بیان می‌کند معتقد است که دیگر از کسانی که نظریه ی سهروردی را راجع به اشراق شکافت و در دسترس مردم قرار داد قطب الدین شیرازی است، که شاگرد دو نفر از دانشمندان بنام، یکی خواجه نصیر الدین طوسی و دیگری صدر الدین قونوی، شخص اخیر بزرگترین مفسر نظریه ی عرفانی ابن العربی است.

نسخه های متعددی از این کتاب در کتابخانه های دنیا موجود می باشد از جمله نسخه ایی در کتاب خانه ی ملی پاریس، جزء کاتالوگ کتب خطی عربی به شماره ی ۲۳۴۹ موجود است که تاریخ کتابت آن به سال ۷۵۰ هجری قمری می باشد و دارای ۲۵۰ برگ و هر صفحه هفده سطر می باشد. نسخه ی دیگری نیز در کتابخانه ی آستان قدس رضوی می باشد. (میر، ۱۳۳۶: ۷۸). شادروان مینویی از شرح حکمه الاشراق چند نسخه دیده بوده است که یکی از آن ها در کتابخانه ی حسن چلبی در بورسه به شماره ی ۶۵۰ که در زمان حیات مولف و از روی خط خود او کتابت شده است. نسخه ی دیگر این کتاب که آقای مینویی به آن اشاره می کند در کتابخانه ی راشد افندی در قیصریه مضبوط است به کتابت ادريس بن حسام الدين البدلیسی و نسخه ایی هم در کتاب خانه ی لاله لی ترکیه مضبوط میباشد. (مینویی، ۱۳۴۸: ۱۹۱).

به جهت آشنایی با طرز نویسندگی علامه و اهمیت موضوع و شناساندن حکمت اشراق قسمتهایی از آن را در این جا می آوریم که البته این مطالب ترجمه از متن عربی شرح علامه می باشد.

«بار خدایا، اشراق راه توست، شوق ها و عشق ها رهبر توست، توئی خدای سر آغاز هستی ما و مائیم بنده ی تو، ای پاینده ی بالذات ترا خواهیم و برای تو نماز گذاریم... اما بعد- نیازمندترین آفریده ها و بندگان خدا محمود بن مسعود بن مصلح شیرازی گوید که این کتابیست مختصر و کوتاه بنام حکمت اشراق تالیف شیخ فاضل عالم کامل مظهر حقایق و مبدع دقایق شهاب المله و الدین پادشاه حکمت متالیهین پیشوای کاشفین ابوالفتح عمر بن محمد سهروردی که نفس وی از الودگی ها پاک باد. اگرچه حجم آن کم و لی حاوی دانش بسیار است، نام آن بس بزرگ، شوکت و مقامش بس والا است.

مشمول است بر براهین واضحی تا آن جا که در زمین پهنای کتبی بهتر و شریفتر و نفیس تر از این در بخش الهیات و راه و روش رسیدن بحق وجود ندارد. این کتاب شامل حکمه اشراق و متضمن اعتقادات حضرت شیخ اشراق میباشد و مستند و اعتماد وی است و خلاصه ایست از مسائل حکمی که بنزد شیخ محقق شده است و بدان گرویده است. یعنی آن مباحث و مطالبی که پاک از شبهه و مبرای از شکوک است. خلاصه ایست از مسائلی ذوقی وی که در سیر و سلوک راه راست و پیوند بانوار مجرده او را حاصل شده است و بواسطه ی همین دانش بمقام جبروتی خدا رسیده است و بدین سبب است که در بسیاری از کتب و رسائل فلسفی از مباحث آن ستایش کرده است. بلکه در موارد بیشمار مشکلات و مسائل فلسفی را باو احاله کرده است. زیرا در این کتاب یک سو شامل مهمترین و سودمندترین مسائل حکمت بحث می کند و از سوی دیگر مشتمل است بر والاترین و روشن ترین مسائل حکمت ذوقی، چه آن که شیخ اشراق در هر دو بخش حکمت ذوقی و بحثی سر آمد دانایان زمان خود می بود». (شیرازی، ۱۳۱۵: ۳-۵).

همانطور که در این جا از متن فهمیده می شود سهروردی در کتاب خود هم مباحث اشراقی را آورده است و هم مباحث مشائی را و علامه این مطلب را به وضوح بیان داشته است. همانطور که خود علامه نیز در راه آشتی دادن این دو مکتب تلاش نمود. در جای دیگر این شرح قطب الدین بیان می کند که «و من تنها به گشودن مشکلات و روشن کردن الفاظ نارسای آن اکتفا کردم و بر ایضاح و باز نمودن معانی باریک و دقیق آن بسنده کردم. تراکیب آن باز نمودم، مبنی آن را منقح کردم. در تقریر قواعد و تحریر مشکلات و تفسیر مقاصد و تکثیر فوائد و بسط موجزات و گشایش معماها کوشیدم، و مراسلات آن را مقید کردم یعنی آنچه را بدون ماخذ گفته است و نام اعلام آن را نبرده است و ماخذ آن را بیاوردم و مجملات آن مفصل کردم در حالی که اکثر همان توضیحات و مطالبی که در مقام ایضاح آن بیاوردم از سخنان وی و از کتب و رسائل دیگرش بهره گرفتم، کوشش کردم عین الفاظ و عبارات آن ها را بیاورم، از این جهت این کار را کردم که مبادا روزگار و حوادث ایام آن ها را دگرگون و تباه کند... در حالی که واجبات و فرائض بسیاری بر من ود که باید انجام دهم و تفریط هایی در برابر خدا

کرده بودم که بایستی تلافی می کردم، نه تدریسی را بر عهده گرفتم و نه تصرف در تالیفی را متعهد شدم زیرا شرح مشکلات و بیان معضلات و استخراج علوم و ضایع و محقق کردن آنچه محقق می گردد از مباحثات بدون تردید نیازمند به آزاد شدن هرچه بیشتر عقل است و افزایش قدرت تمییز ذهن و صافی شدن فکر و دقت نظر و خارج شدن از شائبه های حسی و جدا شدن از وسوسه های روزمره و همه ی این ها وابسته به امنیت و آرامش است که آن وابسته به عدل سلطان است.» و در آخر علامه بیان می دارد که «و چون بدیدم و دریافتم که حضرتش شیفته ی دانش و حکمت است و حکمت بزرگترین هدیه ایست که وی پذیرای آن است بر آن شدم که شرحی بر حکمت اشراق برنگارم و نام وی را سرلوحه ی آن بیاورم، باشد که روزگاران دراز نام نامیش بماند و بر آن شدم که آن را به آستان فرشته ی آشیانش به عنوان هدیه و پیشکش برم» (شیرازی، ۱۳۱۵: ۸۷).

گرچه بسیاری معتقد هستند که شرح علامه شرح کلمه به کلمه ی شهرزوری می باشد اما شرح علامه کاملاً با شرح شهرزوری که به روش قال اقول است متفاوت می باشد علامه شرح خود را با ذکر متن آورده است و نکات مشکل و ابهام آن را همانطور که خود قطب الدین هم بیان می کند، به تفصیل روشن کرده است. شرح قطب الدین به علت ارجحیت سبب شده است که نسخه ی شهرزوری بسیار کمیاب باشد. حتی توضیحات علامه به طوری مطبوع علمای بعد از او شده است که چاپ آن را همراه با چاپ اصل کتاب ضروری دانسته اند و هیچ گاه متن حکمه الاشراق بدون شرح علامه نوشته و خوانده نشده است. (میر، ۱۳۳۶: ۸۵). اما نباید پنداشت که شهرزوری هیچ تاثیری بر علامه نداشته است بلکه تاثیر روش وی بر علامه مشهود است. ضیاء الدین دری در مقدمه ای که بر کنز الحکمه نگاشته اشاره کرده است که قطب الدین در شرح خود از شهرزوری متأثر بوده است و تاثیر مفاهیم و منابع ذکر شده در شجره الهیه بر دیگر اثر علامه، دره التاج نیز مشهود می باشد. (شهرزوری، ۱۳۷۲: ۵۶).

همانطور که در بالا هم ذکر کردیم علامه خود در مقدمه شرح حکمه الاشراق بیان داشت که بسیاری از مبانی کتاب را باز نموده است و بسیاری از مشکلات آن را تحریر، و معماهای آن را گشوده است. پس بنابراین علامه صرفاً به شیوه ی قال اقول سخن

نرانده است بلکه در جاهایی که نیاز بوده است مشکلات آن را حل نموده و به روشن کردن الفاظ نارسای شیخ اشراق پرداخته و حتی در بعضی مباحث گاهی به رد نظریه ی سهروردی نیز پرداخته است . در این جا لزومی به بیان نکته به نکته های مباحث علامه نمی باشد بلکه ما در این قسمت من باب نمونه به بررسی چندی از اندیشه های شیخ اشراق می پردازیم که قطب الدین شیرازی برای فهم بهتر مطالب آن را شرح و توضیح داده و از آن رفع نقص کرده است:

- علت و معلول ؛ در جواب این سوال که آیا جایز است شیء بسیط را علتی که مرکب از اجزاء است باشد؟ آن را بسیاری از فاضلان جایز دانسته اند. ولی در واقع محال و ممتنع بودن آن است، چنانکه برخی از محققان استدلال بر محال بودن آن کرده و گفته اند: صدور بسیط از مرکب جایز نیست. برای اینکه اگر یکی از اجزاء آن به سبب علیت برطرف گردد، استدلال معلول به باقی امکان پذیر نیست و اگر در برخی از اجزای معلول دارای تاثیر باشد، نه در تمامش چون خلاف فرض است. در این صورت معلول مرکب است نه بسیط و اگر نه از آن علت در چیزی از آن (معلول) تاثیری نباشد. ازین امر لازم می آید که علت حادث مرکب باشد و گرنه باید صدور حادث در وقتی غیر وقت دیگر ترجیحی بدون ترجیح دهنده باشد، پس اگر بسیط باشد به واسطه ی حدوثش علتش لازم می آید و به واسطه ی بساطتش، سیاست آن لازم آمده و تسلسل ممتنع لازم نمی آید چون ترکیب آن از دو امر قدیم . حادث جایز است از این امر لازم می آید که هر حادثی مرکب باشد و گرنه علتش بسیط خواهد بود . و هر بسیطی قدیم است و از آن قدیم و دیرینگی نفس لازم می آید. قطب الدین بر این امر اعتراض نموده است و گفته آنچه بیان داشته از جهت تفصیل و اجمال مردود و معارض و مخالف است. اول آنکه: بر تقدیر اینکه یکی از اجزای آن به سبب علیت بر طرف گردد جایز است که وی را در تمام معلول تاثیر باشد و از این امر خلاف فرض شده لازم نمی آید. چون فرض شده عدم برطرف شدن آن بواسطه ی تاثیرات است - نه نفس تاثیر- بلکه جایز است که تاثیرش در آن موقوف به غیر آن باشد. دوم آنکه: اگر آنچه بیان داشته درست باشد تسلسل ممتنع

لازم می‌آید برای اینکه جزء صوری از هر حادثی مرکب حادث است چون آن بالفعل همراه است، پس اگر آن بسیط باشد این همان مطلوب است و اگر مرکب باشد دوباره سخن بازگردانده می‌شود. و به واسطه‌ی بی‌پایان نبودنش تسلسل پیدا نمی‌کند بلکه منتهی به چیزی می‌گردد که بسیط است. از بساطت آن بساطت علتش و از حدوث آن علتش لازم آمده و در نتیجه تسلسل ممتنع لازم می‌آید (خواجوی، ۱۳۸۴: ۲۲۴). در ای نجا همانطور که ملاحظه کردیم علامه سخن را در این باب بسط داده و آراء و مخالف بسیاری از فاضلان را ذکر کرده است و با براهینی متقن آن‌ها را بیان کرده است.

-توهم تناقض؛ سهروردی راجع به مساله‌ی جسم در بسیاری از آثار خود اعم از عربی و فارسی سخن گفته است و حقیقت آن‌ها را مورد بررسی قرار داده است. با این همه سخن سهروردی در بسیاری از آثارش با آنچه در برخی آثار دیگرش ابراز داشته است ناسازگار به نظر می‌رسد. این فیلسوف در کتاب تلویحات خود حقیقت جسم را مرکب از جوهر و عرض دانسته است و جوهر جسم را نیز جز هیولا به شمار نیاورده است. ولی این فیلسوف در کتاب حکمه الاشراق راجع به حقیقت جسم عباراتی آورده است که با آنچه در التلویحات ذکر کرده است ناسازگار به نظر می‌رسد. وی در حکمه الاشراق جسم را مجرد مقدار دانسته و مقدار را نیز جوهر بسیط به شمار آورده است. در واقع سهروردی حقیقت جسم را چیزی جز مجرد مقدار نمی‌داند. وی بر این عقیده است که وقتی این مقدار به عوارض خود منسوب می‌گردد هیولی نامیده می‌شود و هیولای دیگر جز این در جهان موجود نمی‌باشد. قطب الدین شیرازی به این ناسازگاری که در دو سخن سهروردی آمده پی برده و با کوشش فراوان در مقام رفع آن برآمده. وی بیان می‌دارد که اگرچه میان دو عبارت سهروردی در کتاب التلویحات و حکمه الاشراق یک نوع تناقض و ناسازگاری در ظاهر به نظر می‌رسد ولی درواقع و نفس الامر تناقض و ناسازگاری در میان آن‌ها نیست، شارح بزرگوار بر این عقیده است که منشاء توهم تناقض در این باب اشتراک در دو لفظ است. به این ترتیب اگر کسی بین معنی جسم و مقدار که در التلویحات آمده و جسم مقداری که در حکمه الاشراق مشاهده می‌شود تفاوت قائل گردد، هرگونه تفاوت از میان خواهد رفت، زیرا اگر یک جسم نرم و قابل انعطافی را مانند یک قطعه موم در نظر بگیریم به آسانی در می‌یابیم که در این جسم

دو مقدار قابل مشاهده است. نخست مقداری را میتوان یافت که همواره ثابت بوده و با تغییر اشکال آن نه کم می گردد نه زیاد، این مقدار که مجموع آن به شمار میآید در اصطلاح سهروردی جوهر نام دارد. نوع دوم از مقدار که در جسم مزبور یافت می شود مقدار های گوناگونی را باید نام برد که در آن به شکل های مختلف قابل مشاهده است، این تعدادها عرض هایی هستند که بر مقدار جوهر اول عارض گشته و در آن موجود می باشند. سهروردی در التلویحات خود مجموع این دو نوع مقدار را به حسب اصطلاح خویش جسم نامیده است، مقدار جوهری جسم را نیز طبق همین اصطلاح هیولی نام گذاشته است ولی این فیلسوف در کتاب حکمه الاشراق اصطلاح دیگری را به کار برده ایت و حقیقت جسم را جز مقدار بسیط و ثابت جوهری چیز دیگری ندانسته است. بسیار روشن است که این مقدار نسبت به انواع دیگر در نظر سهروردی هیولی خوانده می شود. این بود خلاصه ایی از آنچه علامه در جهت رفع تناقض از کلام سهروردی ابراز داشته است ولی صدر المتالهین در تعلیقات خود نتیجه و راه حل علامه را پذیرفته و عبارت این فیلسوف را در کتاب التلویحات به معنی دیگری حمل کرده است. ولی اگر کسی همه ی عبارات سهروردی را راجع به حقیقت جسم در آثار متعددش مورد بررسی قرار دهد سخن قطب الدین را در مورد جمع و توجیه دو عبارت موجود در دو کتاب را دور از صواب نمی داند. (دینانی، ۱۳۷۶: ۲۳۱). در این مبحث هم همانطور که ملاحظه کردیم علامه تنهابه شرح سخن سهروردی، بی تفاوت از این تناقض نمی پردازد بلکه در صدد رفع این تناقض برمی آید.

حکمه الاشراق اثری عرفانی یا باطنی است سهروردی گاه چنان می نوشت که گویی نظامی عرفانی تاسیس کرده است، چنین نظامی دوام نیاورد و تقریباً هیچ اثری از این جنبه از تفکر سهروردی در آثار قطب الدین دیده نمی شود مگر نوعی احتیاط در بحث پیرامون مسائل جدال برانگیز، به همین سبب قطب الدین شیوه ی رمزی سهروردی در نور را رها کرد-جز در مضامین شعری همچون ادعیه- چراکه این شیوه دیگر برای مقاصد تربیتی جمعی از عرفا به کار نمی آمد دیگر اینکه بصیرت عرفانی اصلی بود که سهروردی در بعضی دیدگاه ها ی فلسفی خود مستقیماً به آن تکیه می کرد. در آثار قطب الدین حکمه الاشراق مجموعه ایی از دلایل و عقاید فلسفی تلقی می شود که به

تحلیل و تفسیر و انتقاد عقلی می پردازد گرچه از نظر قطب الدین شهود عرفانی منبع اصلی بصیرت فلسفی است، او در کتاب دره التاج خود بر این مطلب تکیه نمی کند. دلایل عقلی استقلال دارند، همچنان که در حکمه الاشراق تا حد زیادی چنین بودند. حکمت اشراقی هنگامیکه در قالب مبانی فلسفه ی مشاء ریخته شد بر سه موضوع اصلی موثر افتاد. موضوع نخست وجود شناسی بود، سهروردی اعتباری بودن وجود را اثبات می کند و قطب الدین آن را پذیرفت، دوم آنکه سهروردی چون برای صور جوهری اجسام و ماهیات جز اعتبار عقلی همه چیز را انکار می کند، بنیاد علم را سست می سازد بدی ترتیب قطب الدین غلاقه مند بود که تعریفی مجدد از اساس نظم در جهان به دست دهد و اعتبار کلیات را مبرهن سازد. او عقیده ایی متعادلتر در باب واقعیت صور را از مشائیان اخذ کرد. عقیده ایی که تا حدی واقعیت داشتن صور جسمانی را جایز میدانست. او در ماهیت شالوده ی این موضوع را در سلسله ی عرضی عقول مجرد بنیان نهاد. سومین بعد عرفانی حکمه الاشراق چیزی است که می توان آن را تحلیل عرفانی خواند. از قبیل قلمرو رویاها و روئیتها، رموز نور که جدا از مضمون فلسفی آنها مورد ملاحظه قرار می گیرد و غیره. سهروردی به منظور بنیان نهادن اساسی برای حقیقت این عالم تجربی، عالم صور قائم به ذات را فرض می کند. قطب الدین این تصور را به گونه ایی قابل ملاحظه اصلاح می کند و از آن نه تنها برای تقویت تجربه ی عرفانی و دینی بلکه برای بحث در خصوص بعضی از مسائلی که سهروردی در نظریه ی حضوری ابصار و علم مطرح کرده نیز بهره می جوید. (والبریج، ۱۳۷۵: ۱۲۰). شرح حکمه الاشراق مورد توجه ملا صدرای شیرازی نیز قرار گرفته، وی حاشیه ای بر کلمه الاشراق نوشته است. لحن گفتار قطب الدین در مقدمه شرح کلمه الاشراق نشان دهنده دلبستگی عمیق او به حکمت اشراق و کتاب حکمه الاشراق است. وی می گوید کتاب حکمه الاشراق کم حجم اما سرشار از علم است و عنوان می کند که تا آنجا که اطلاع دارد در نمط الهی و نهج سلوکی کتابی شریف تر، بزرگ تر و گرانبها تر از آن نیست. وی این کتاب را متبرّز در دو حکمت می خواند چرا که معتقد است که حکمت بحثیه و حکمت ذوقیه هر دو با بالاترین پایه های خود در این کتاب آورده شده اند. سرانجام وی با بیانی شاعرانه شرح

خود بر حکمه الاشراق را از نسیم سحر گواراتر و از راز و نیاز عاشق و معشوق شیرین تر توصیف می کند.

مشرب فکری علامه

برای آشنایی با مشرب فکری قطب الدین شیرازی ابتدا باید این مسئله را توضیح بدهیم که آشنایی علامه با این سه اندیشه از کجا و تا چه حدی بوده است بنابر این ما در اینجا تصمیم گرفتیم که قبل از هر چیز نحوه ی ارتباط علامه را با این سه مکتب بیان کرده و سپس به بررسی نقش علامه در آشتی دادن این سه بپردازیم:

قطب الدین شیرازی و ابن عربی: بیان وسعت تاثیر ابن عربی بر حیات تصوف ممکن نیست و تنها این را میتوان گفت که پس از وی عملاً هیچ گاه نظریه و اعتقادی از تصوف عرضه نشده است که به طریقی تحت تاثیر نوشته های آن عارف بزرگ آندلسی نباشد. حتی در آن صورت نیز که مکتب هایی از تصوف با بعضی نظریات وی موافق نبوده اند آثار وی بلافاصله در سراسر جهان اسلامی انتشار یافت. تالیفات نثری وی مورد مطالعه و تحصیل علاقه مندان به تصوف قرار گرفت و اشعارش را در خانقاه ها و فرقه های گوناگون تصوف در مجالس سماع میخواندند (نصر، ۱۳۵۲: ۱۴۴). ظاهراً تعلیمات ابن عربی در زمان حیات او بازتاب گسترده ایی در میان اهل قلم آن روزگار نداشته است. پس از مرگ او، در اثر ترویج و تبلیغ صدر الدین قونوی و شاگردان او بود که واکنش ها پیدا شد. (ابن عربی، ۱۳۸۵: ۳۹). دوران تحصیل قطب الدین شیرازی نزد صدرالدین قونوی این احتمال را به نظر میرساند که نوشته های ابن عربی بر او تاثیر داشته است اما در این باره نظرات متفاوت میباشد. والبریج در کتاب خود بیان میدارد که قراین تاریخی در خصوص میزان اطلاع قطب الدین شیرازی از اندیشه های ابن عربی ابهام آمیز است وی بیان میدارد که قطب الدین در دره التاج خود میگردید که مجموعه احادیث موثق ابن اثیر را همراه با علوم شریعت، طریقت و حقیقت زیر نظر قونوی خوانده است و هیچ ذکری از ابن عربی نمیکند. به گفته ی ابوالعلاء عفیفی، قطب الدین از جمله کسانی بود که در روزگاری که این موضوع مذهب ابن عربی در میان متفکران اسلام مورد بحث و نزاع بود در دفاع از مذهب وی مطالبی نوشته است. بررسی دقیق تر در باب تاثیر

معتقدات ابن عربی که با ذکر نقل قولی از گفته ها یا زبان خاص او همراه نباشد به غایت دشوار است. نخست آنکه اطلاع ما از دیدگاه های ابن عربی سطحی است به جز در مواردی که در فصوص الحکم آمده است در ثانی قطب الدین در باب مضامین عالی عرفانی اساساً سکوت اختیار میکند. هرچند بدیهی است که هر تأثیری بر قطب الدین از سوی ابن عربی در نهایت امری ثانوی است پیداست که روش قطب الدین عمدتاً از سهروردی مبتنی بر شهود عینی اشیاء بود. سهروردی نماینده ی برجسته ی فلسفه ی اصالت ماهیت بود و ابن عربی اصل وحدت وجود را شرح و بسط داد. عقیده ی سهروردی مبتنی بر تشخیص عینی اشیاء بود، از آن جا که عقیده ی ابن عربی از تداوم ذات اشیاء حکایت داشت، با نظر سهروردی و از این رو با نظر قطب الدین در تضاد بود هرچند برخی گفته اند که این دو عقیده به اثبات نرسیده است. بدین سان والبریج معتقد است که نمیتوان ادعا کرد که علامه به منزله ی حلقه ی اتصالی بین ابن عربی و سنت متأخر در اسلام بوده است (والبریج، ۱۳۷۵: ۱۷۱). اما سید حسین نصر معتقد است که صدر الدین استاد قطب الدین شیرازی بوده است، همچنین وی با خواجه نصیر الدین طوسی استاد قطب الدین درباره ی مسائل فلسفه ی اولی مکاتباتی داشته است و شارحان نامداری که از شاگردان ابن عربی بوده اند، همه در واقع به تدریج معتقدات ابن عربی را وارد عالم معنوی مذهب تشیع کردند و در صورتبندی حکمای متأخر تر ایران همچون ملاصدرا تأثیر فراوان داشته است. چنانکه معلوم است ملاصدرا به تعلیمات استاد مرسیه اعتماد و اتکای تام داشته است (نصر، ۱۳۵۲: ۱۴۴). به لحاظ کیفیت آشنایی قطب الدین با عرفان وضعیت تا حدی روشن تر است. قطب الدین با برخی از عرفای بنام دیدار داشته و از محضر آنان سود جسته و با آنان به گفتگو نشسته است. از آن جمله می توان به دیدار وی با جلال الدین مولوی شاعر و عارف نامدار جهان اسلام اشاره نمود. شخصیت دیگری که در این باره حائز اهمیت است، صدر الدین قونوی می باشد. قطب الدین نزد قونوی هم طریقت عرفانی را فراگرفت و هم علم شریعت مثل تفسیر قرآن و علم حدیث را آموخت. بررسی درباره ارتباط بین قطب الدین و قونوی برای درک ابعاد گوناگون زندگی عقلی - عرفانی قطب الدین نقش مهمی دارد به خصوص با توجه به اینکه از یک سو قونوی شارح عرفان مکتب ابن عربی بوده، که خود تأثیرگذارترین و

مهم‌ترین مکتب عرفانی جهان اسلام به شمار می‌رود، و از سوی دیر قونوی با اندیشه‌های مکاتب گوناگون فلسفی نیز آشنایی داشته و علی‌الظاهر با خواجه نصیر، استاد قطب الدین، نیز راجع به برخی مسائل حکمی مکاتباتی داشته استبه نظر میرسد با توجه به اینکه صدرالدین از طرفی شاگرد ابن عربی و از طرفی دیگر استاد قطب الدین شیرازی بوده است حلقه‌ی اتصال اندیشه‌ها از ابن عربی به شاگرد خویش قطب الدین شیرازی بوده است و علامه از ابن عربی بی‌تاثیر نبوده است.

قطب الدین و مشاء: سرآغاز آشنایی قطب الدین با فلسفه ابن سینا و حکمت مشاء را باید در حرفه پدر وی و آموزش این حرفه به او جست. پدر قطب الدین که خود پزشکی حاذق بود از اوان کودکی این حرفه را به وی آموزش داد. تا آنجا که قطب الدین از سن ده سالگی شروع به طبابت کرد. پشرفت قطب الدین در این حرفه آنقدر سریع بود که وی در سن چهارده سالگی، پس از مرگ پدرش، شغل پزشکی وی در بیمارستان مظفریه را بر عهده گرفت. وی ده سال در این سمت باقی ماند اما در این مدت نیز از تحصیل علم و بالاخص پزشکی بازنماید. ابتدا نزد عمویش کمال الدین ابوالخیر کازرونی "قانون" ابن سینا را خواند. سپس از محضر دانشمندان دیگری از جمله شرف الدین زکی بوشکانی بهره جست و از این رهگذر با برخی از شرح‌های نوشته شده بر قانون ابن سینا از جمله شرح فخر رازی آشنا شد. همین آشنایی باعث شد تا وی به شرح‌های فخر رازی بر "اشارات و تنبیهات" و "عیون الحکمه" ابن سینا نیز توجه کند. در این جا بود که قطب الدین که به لحاظ پزشکی سخت شیفته و تحت تأثیر ابن سینا قرار گرفته بود، به لحاظ مباحث فلسفی نیز به شدت تشنه کسب ادراکی عمیق از دیدگاه‌های فلسفی ابن سینا گردید. اما از آنجا که در شیراز کسی را نمی‌یافت که بتواند پاسخگویی سؤالات بی‌شمار او باشد و نکات غامض پزشکی و فلسفی آثار ابن سینا را بر او بگشاید، حرفه پزشکی اش را با همه علاقه‌ای که به آن داشت رها کرد و زادگاهش شیراز را به قصد تلمذ از خواجه نصیر الدین طوسی در مراغه ترک نمود. وی در حالی که جوانی حدوداً بیست و شش ساله بود نزد خواجه نصیر که بزرگ‌ترین مرجع فلسفه ابن سینا

در آن روزگار به شما می آمد به تحصیل فلسفه و سایر علوم پرداخت (بکار، ۱۳۸۱: ۲۸۰).

اثر قطب الدین شیرازی که در فضای فکری فلسفه ابن سینا نگاشته شده، "دره التاج الغره الدباج" است. قطب الدین در این اثر از شاخه های گوناگون علم و حکمت همانطور که بیان کردیم سخن رانده.

باتوجه به آنچه گفته شد، اگر چه قطب الدین را نمی توان همچون خواجه نصیر الدین طوسی احیاء کننده حکمت سینوی دانست با این حال علامه به سبب علاقه ی بسیار زیادش به ابن سینا و شرح های مهمی که بر آثار فلسفی او نگاشته در احیای فلسفه ی ابن سینا سهم داشت. (بکار، ۱۳۸۱: ۲۸۰). اما تلاش های فکری او در مطالعه و نگارش شرح بر آثار فلسفی ابن سینا از یک سو مورد استفاده کسانی همچون قطب الدین رازی به جهت تحلیل عمیق و نقادانه فلسفه و آثار ابن سینا و شروح آن بود و از سوی دیگر از عناصر فکری تأثیرگذار در احیای فلسفه و شکل گیری رویکردهای جدید فلسفی در ایران عهد صفوی قرار گرفت

علامه و اشراق: سرآغاز آشنایی قطب الدین با حکمت اشراق نیز به پدرش بازمی گردد، اما نه به لحاظ حرفه پزشکی پدر بلکه به لحاظ ذوق و علایق مرید شهاب الدین ابوحفص عمر سهروردی به شمار می آمد. این سهروردی، مولف رساله معروف عرفانی عوارف المعارف و علی الظاهر برادرزاده موسس حکمت اشراق یعنی شهاب الدین ابوالفتوح یحیی بن حبش سهروردی بود. بنابراین قطب الدین از همان دوران کودکی با عرفا و حکمای اشراقی آشنایی داشته است.

با این حال به لحاظ تاریخی هنوز چندان روشن نیست که وی تعلیم مکتب اشراق ا نزد چه کسانی فرا گرفته است.

یکی از احتمالات مطرح شده در این باره این است که قطب الدین نزدیک یا چند تن از شاگردان شیخ اشراق تلمذ نموده است. این شاگردان تعلیم سهروردی را پس از کشته شدن او به طور مخفیانه رواج می داد اند. (بکار، ۱۳۸۱: ۲۸۸). این منابع بر این باوند که علامه پیش از آنکه مراغه را ترک کند با تعلیم سهروردی آشنایی داشته است. اگر این

ادعا درست باشد، به احتمال زیاد خود قطب الدین سهروردی را به خواجه نصیر معرفی کرده است. (بکار، ۱۳۸۱: ۲۸۹).

مهم ترین اثری که قطب الدین در فضای حکمت اشراقی نگاشته، شرح وی بر کتاب "حکمه الشراق" سهروردی است. پیش از قطب الدین، یکی از مدیران سهروردی به نام شهرزوری شرحی بر حکمه الاشراق نوشته بود، اما شرح قطب الدین همواره شرح شهرزوری را تحت الشعاع خود قرار داده است و تاکنون نیز مهم ترین شرح بر حکمه الاشراق قلمداد می شود. اهمیت این شرح تا بدان جا است که بر مبنای همین شرح، قطب الدین برجسته ترین نماینده مکتب اشراق پس از سهروردی، و بزرگ ترین شارح وی دانسته می شود.

دو مکتب فلسفه ی کهن شمرده می شوند که عبارتند از کلام و مشائی که از فلسفه ی ارسطو ریشه گرفته است و بر آن است که دانش یا بهتر بگوییم خرد برای یافتن حقیقت تنها معیار است. برای بیان کلام دیگر تعبیر و بیانی ضروری نیست. زیرا در صراط مستقیم اسلام قرار داشت و آغاز آن با اشعری بود با ظهور جانشینان اشعری مانند ابوبکر باقلانی (متوفی ۴۳۵ هـ/ق ۱۰۱۳ م) کلام فلسفه راست دینی سنی پدید آمد که حکومت به ویژه حکومت سلجوقیان از آن پشتیبانی می کرد مکتب مشائی آشکارا میراث یونانیان کهن بود. نخستین فیلسوف مشائی که آثارش برجاست ابویعقوب کندی (متوفی ۸۶۶ هـ/ق ۲۵۲ م؟) است. مکتب مشائی که به یک بخش مهم پهناور فلسفه ی اسلامی اطلاق می شود در زمان اوج خلافت عباسی و با فیلسوفانی همانند فارابی، محمد زکریای رازی رو به پیشرفت گذاشت تا آن که ابن سینا (متوفی ۴۲۸ هـ/ق ۱۰۳۷ م) فلسفه ی زمان خویش را گرد آورد. وی از بخارا بود و در همدان درگذشت و سراسر زندگی او در قلمرو فرهنگی ایرانی گذشت. فیلسوفان مشائی مشرب عملکرد عقل انسان را، که همان تحصیل حدود و اقامه براهین برای کشف حقایق است بلکه از ابعاد معنوی او یعنی با کشف و شهود مستقل می داند. (عبودیت، ۱۳۸۵: ۵۶). مکتب مشاء از ضربات غزالی رو به ناتوانی رفت و بر ابن سینا از جانب فیلسوفان اندلسی ب ویژه ابن رشد خرده ها گرفته شد. در جهان عرب نیز نفوذ این مکتب رو به انحطاط رفت و لی در ایران خواجه نصیر الدین (متوفی ۶۷۳ هـ/ق ۱۲۷۴ م) ان را جانی تازه بخشید و هواخواهان آن در شرق تاکنون نیز

هستند. کسان برجسته ایی مانند ملاصدرا در زمان صفویه ریشه به بوعلی میرساند. بنابر این فلسفه ی مشاء در تاریخ اسلامی ایران نیکو نمودار شده ،همچنانکه افلاطونیان جدید نام خود را از استاد گرفته اند و اصول اعتقادی ایشان در طریقی دیگر بود(فرای،۱۳۵۸:۱۷۶).مکتب ایرانی فلسفه موسوم به اشراق نام و پایه از مشائیان گرفته است.فیلسوفان اشراقی مشرب بعد معنوی انسان را در عملکرد عقل او موثر می دانند ،هرچه فیلسوفی مهذب تر باشد ،عقل او در تحصیل حدود و اقامه براهین و کشف حقایق کمتر به خطا می رود ،به طریق اولی اگر فیلسوف صاحب ذوق و اهل کشف باشد محصولات عقلی او بسی صائب تر لز هنامی است که چنین نباشد .(عبودیت، ۱۳۸۵: ۵۶). خلاصه اینکه شیخ شهاب الدین سهروردی (متوفی ۵۸۷ه ق/۱۱۹۱م) بر آن بود که عقل و ذوق باید درآمیزد .سهروردی اختلافات هواخواهان خرد و تصوف را برطرف کرد و آنان را آشتی داد ولی در این کار از بسیاری سنتهای گذشته یاری جسته است.ظاهرا سهروردی بر آن بود که همه ی خرد کهن ،جهانی و از آن سراسر دنیا بود و باید فلسفه ایی نو گرد آید.جالب توجه است که یک فیلسوف اسلامی گو اینکه نسبتا متاخر است و فارسی است ریشه ی اندیشه های خود را در دو خط یکی به افلاطون و دیگری به زردتشت میرساند.(فرای،۱۳۵۸:۱۷۷).

در این دوره حکیمان و حکمت شناسان به یک مسیر نمی رفتند .بعضی متمایل به اشراق و و برخی متوجه مکتب مشاء بودند . پاره ایی مجذوب عرفان بودند ،نمی توان درباره ی غلبه ی هیچ یک از مکتب های فکری این دوره حکم منطقی داد.پیش از علامه ،در زمینه ی بسیاری از مسائلی که فلسفه با آن ها روبه روست کارزاری برپا بوده است.آشکار است که چنین وضعی کسانی را می طلبید که در نقش میانجی ،تا آنجا که ممکن است این آراء را با یکدیگر سازش دهد و اگر ممکن نیست در نقش داور ،بر اساس دلائلی متقن به سود یکی حکم دهد.ابن سینا از این میانجیان می باشد ،او اگرچه در ابتدا با عرفان میانه ی خوبی نداشت و به مدعیات عرفان وقعی نمی نهاد در اواخر عمر بر آن معتقد شد و در نمط نهم الاشارات و الاتنبیهات که آخرین اثر اوست به توضیح مباحث عرفانی پرداخت و خواست بدین طریق فلسفه را با عرفان سازش دهد اما تلاش او قرین توفیق نبود .میانجی دیگر شیخ اشراق است که اساسا حکمت اشراقی را به

منظور تقارب میان فلسفه و عرفان بنا نهاد اما این نظام حکمی بیش از آنکه در این منظور توفیق یابد در ارائه ی مشرب فلسفی دیگری در قبال مشرب مشائی توفیق یافت. نصیر الدین طوسی که هم در فلسفه و هم در کلام بنام است به داوری میان فلسفه و کلام پرداخت و به نزاع میان متکلمان و فیلسوفان خاتمه داد اما نزاع اشراق با مشاء و عرفان همچنان ادامه داشت و مینجی میطلبید. (عبودیت، ۱۳۸۵: ۵۶). تا اینکه در این میان علامه قطب الدین شیرازی وارد این کارزار شد.

قطب الدین شیرازی با تاثیر پذیری که هم از حکمت مشاء و هم از حکمت اشراق سهروردی داشت تلاش کرد به توضیح و تبیین فلسفه ی مشاء و اشراق و تحلیل فلسفه ی سهروردی بر آید تا بین فلسفه ی مشاء و ابن سینایی و اشراق سهروردی تقریب ایجاد کند از این رو ضمن شرح بر حکمه الاشراق که رو به هم رفته به توضیح دیدگاه های فلسفه ی سهروردی در قالب اصطلاحات فلسفه ی ابن سینا یعنی مشائی یا طریقه ی طبیعی می پردازد، چنانکه خود گهگاه به موضوع اشاره میکند، دره التاج را که دایره المعاف فلسفی عظیمی بر اساس روش مشائی است تالیف کرده است هرچند فلسفه و اندیشه های سیاسی وی بر اساس نظریات مشائی و فلسفه ی وجودی است و در حد اشاره بسیار کم در قالب حکمت اشراقی به سیاست پرداخته است. (یوسفی راد، ۱۳۸۶: ۳۳). دره الاتاج، هرچند در واقع به دور از اصطلاحات خاص حکمه الاشراق است، عموماً در اساسی ترین عقایدش از نظریات سهروردی متابعت کرده است. علامه با نکته سنجی بیشتر و باریک بینانه تر از سهروردی در حکمه الاشراق به شرح و بسط این نظریات می پردازد. (والبریج، ۱۳۷۵: ۱۶). حال آنکه افکار و اندیشه های وی در واقع در چارچوب فلسفه ی ابن سینا قرار گرفته است.

درباره ی تقریب میان نظریات سهروردی و ابن سینا میتوان گفت که قطب الدین شیرازی آن را آغاز کرد و به تدریج دوام یافت و با ملاصدرا به اوج خود رسید و اگر در حکمت مشاء بحث از وجود و مسائل آن می شد در حکمت اشراق از نور و نمود و جلوه های نور بحث می کند. (نصر، ۱۳۵۲: ۱۸۷). وی از افراد شاخص هریک از مکاتب فکری سه گانه ی مشائی، اشراق و عرفان تاثیراتی پذیرفته ایت؛ در حکمت مشائی از خواجه ی طوس به عنوان برجسته ترین پیرو فلسفه ی ابن سینایی آن زمان و در عرفان نظری ابن

عربی از صدر الدین قونوی متأثر شده است و با نگارش و تالیف شرح بر حکمه الاشراق از مشرب حکمت اشراق پیروی کرده است (یوسفی راد، ۱۳۸۶: ۳۳).

به عقیده ی والبریج علامه جمع کننده ی س مکتب فکری کهن یعنی فلسفه ی مشائی فلسفه ی اشراق آیین وحدت وجود ابن عربی که بر فلسفه ی متأخر اسلامی تاثیر ب سزایی گزاردۀ بوده است و اندیشه ی فلسفه ی ابن سینایی را بیشتر تحت نفوذ اندیشه های فلسفه ی سهروردی اصلاح کرده است و در دره التاج به دور از اصطلاحات خاص حکمت اشراق مثل نور، تاثیرات اشراقی خود را در مسائل مختلف گاه نشان می دهد. (والبریج، ۱۳۷۵: ۱۶). بنابر این اگر با ورود فلسفه به جهان اسلام، توجه مسلمانان به عقل جدی تر شد و به پیدایش چالش های سنگین میان فلسفه و متشرعان منجر گشت. اما فارابی زمینه های همزیستی و سازگاری عقل و وحی و فلسفه و دین را فراهم ساخت و پیروان او چون ابن سینا و خواجه نصیر الدین طوسی نیز این رویه را دنبال کردند. اما نحله ی فکری دیگری فلسفه ی عقلانی را به مبارزه طلبید و مطالعه ی عالم حقیقت را نه مبتنی بر درک عقلانی از وجود حقیقت بلکه مبتنی بر درک یافتنی و اشراقی و شهود قرار داد. در این زمان علامه به تقریب این دو نحله ی فکری مشائی، شهودی پرداخت. (یوسفی راد، ۱۳۸۶: ۳۴). اگر اندکی در آثار فلسفی ابن سینا و کتب فلسفی قطب الدین غور و بررسی شود این نکته قابل تدقیق و تعمق است که علامه دانشمندی است که تمام عمر خود صرف تعلیم و تعلم نموده و آثار فلسفی بیشتر فیلسوفان اسلامی به ویژه ابن سینا را مطالعه کرده است و از آن آثار متأثر شده است، شاید بتوان علامه را جمع کننده و گرد آورنده ی آثار ابن سینا دانست زیرا کتاب دره التاج حاوی چکیده و عصاره ی زبده ترین آثار فلسفی ابن سیناست. قطب الدین فلسفه ی او را چهارچوبه ی مقابله و مقایسه با فلسفه ی ابن سینا قرار داده است. به طور مثال ابن سینا در کتاب اشارات و تبیهات و کتاب شفا و همچنین مانند جمیع فلاسفه مباحث نفس را در قسمت طبیعیات بیان کرده است. قطب الدین هم بحث درباره ی نفس را در قسمت طبیعیات دره التاج آورده است.

حکمه الاشراق را به هر مفهومی ترجمه کنیم باز معنای علم الانوار را می رساند. سهروردی خود در مقدمه ی کتابش برای توضیح محتویات کتاب دقیقاً از این عنوان

استفاده می‌کند. علم الانوار در سنت مشائی علمی جدید بود، گرچه شاید نزد حکمای شرق پیشینه‌ای کهن داشت. موضوع آن نور است و ظلمت. اصول آن از دو نوع است: اصول درست مشاء و مکاشفه و ذوق. خود شیخ اشراق هم از بیان اصول و مبادی مشائی همانطور که بیان کردیم بی‌نیاز نبوده است چنانکه بخش اول حکمه الاشراق را به منطق و فلسفه‌ی مشائی اختصاص می‌دهد و می‌گوید آثار دیگرش به تفصیل اصول مشائی را مورد بحث قرار می‌دهد، در هیچ یک از آثارش همانند جلد دوم از نر بحث نمی‌کند اما با بررسی روی موضوعاتی که مخصوصا اشراقی شناخته شده‌اند دیده می‌شود که در هر مورد آثار مشائی در پی نقطه نظرات اشراقی می‌آیند. هرچند ممکن است انوار اینگونه مورد بحث قرار نگرفته باشند با اینکه سهروردی مبانی و روشهای مشائی را در کل معتبر می‌داند. (شیرازی، ۱۳۱۵: ۲۶). بدین ترتیب اصول درست مشائی میتوانند به منزله‌ی مقدمات در علم الانوار پذیرفته شوند. این مقدمات هم شامل مسائلی می‌شود که عموماً مشائیان اختیار کرده‌اند و مثل محال بودن تسلسل و هم شامل مسائلی می‌شود که سهروردی آرای مشائیان را بر اساس مبانی خود آنها اصلاح کرده است مثل اعتباری بودن وجود. با این احوال علامه نظر سهروردی را در مورد حکمت مشائی این گونه در شرح خویش بیان می‌دارد: «روش اشراق روش مشاء نیست بر حسب اضافاتی که در این کتاب آمده که پوست را از مغز جدا می‌کنیم این‌ها به خاطر آن است که به طور کلی حکمت ذوقی را رد می‌کنند، به جهت اینکه با پرداختن به فروع از اصول باز مانده‌اند و اینکه حکمت بحثی را به خاطر کثرت رد و قبول نقض کردند که تمام آن‌ها به خاطر علاقه به ریاست و اضافات است بدین جهت از رسیدن به حق محروم گردند» (شیرازی، ۱۳۱۵: ۵).

اما همین نکته که سهروردی در حکمت اشراق خویش مبانی مشائی را بیان می‌دارد علامه قطب الدین را نیز از این جهت بی‌نیاز نمی‌کند که اصول مشائی را در کنار اصول اشراقی قرار داده و بیان کند ضمن اینکه نقش علامه را در جهت تقریب اندیشه‌های مشائی و اشراقی در بالا بیان کردیم.

همانطور که اشاره کردیم اوج تلاش در جهت تقریب میان مشاء و اشراق به دست ملاصدرا انجام گرفت. فلاسفه‌ی شیعه در طرح بسیاری از مسائل فلسفی و تکمیلی

قسمت های دیگر آن گوی سبقت را از دیگران ربوده و خدمات ارزنده ایی به شناخت بهتر مسائل مربوط به وجود و هستی نموده اند. در میان آنان نابغه ی شرق، و فیلسوف بزرگ اسلام صدر المتالهین (متولد ۹۷۹هـ و متوفای ۱۰۵۰هـ) بیش از دیگران مسائل فلسفی را زیر و رو کرده و افکار قوی را به عرصه ی علم و فلسفه عرضه داشته است وی نه تنها مسائل موروثی را دگرگون کرد و مبتکر مسائل بس نویی در مباحث وجود و الهیات و حرکت گردید بلکه شیوه ی بحث و بررسی را کاملاً عوض کرد و به بسیاری از نزاع های چند ساله ی میان پیروان مکتب های اشراق و مشاء پایان داد. وی تانست میان این دو طرز فکر جمع کند و مکتبی به نام «حکمت متعالیه» پدید آورد. این فیلسوف در عین آنکه همه ی مسائل فلسفی را با مسند ترین و قاطعترین باهین عقلی اثبات می کند از ریاضت و کشف و شهود و اشراق نیز برخوردار است. او چنان در این زمینه پیشرفت کرد که نظریات فلسفی او به قوت خود همچنان باقی است و همه ی فیلسوفان شرق دنباله رو مکتب او هستند. (سبحانی، ۱۳۸۷: ۱۴۸). نکته ایی که در این جا قابل ذکر است این است که بسیاری از منابع تنها ملاصدرا را تقریب دهنده ی دو مکتب اشراق و مشاء می دادند و نامی از قطب الدین شیرازی در این باب نمی آورند در حالیکه علامه را می توان پایه گذار این مکتب حکمت متعالیه خواند. کسی که این اندیشه را به نسل های بعدی خود انتقال داد و عاملی شد در ادامه ی این اندیشه از جانب ملاصدرا. شاید بتوان این نکته را نیز بیان کرد که صدر المتالهین در برخی از ویژه گی های اخلاقی با قطب الدین همگام بوده است صدر الدین از جمله کسانی است که از تجاوزات و ریا پیشگی اهل زمان خود نالیده است همین مطالب را هم علامه در شرح خویش بیان می دارد. (مشکوه الدینی، ۱۳۴۵: ۳۶). شاید این طرز تفکر یکسان نشانی از اندیشه های یکسان این دو اندیشمند نیز بوده است. قرون سیزدهم و چهاردهم در ایران، با نزدیکی تدریجی چهار مکتب عقلانی الهیات (کلام)، فلسفه مشائی، حکمت اشراق و عرفان و ایجاد روابط حسنه در بین آنها مشخص می شود. قطب الدین یکی از شخصیت های کلیدی بود که این کار را انجام داد و زمینه را برای تلفیق این عناصر در عصر صفوی فراهم ساخت. او هم پیرو مشتاق و پرشور ابن سینا، استاد مشائیان؛ شارح سهروردی، مؤسس مکتب

اشراقی بود؛ و هم شاگرد صدرالدین قونوی، نزدیکترین و صمیمی ترین شاگرد بزرگترین شارح تعالیم باطنی و عرفانی اسلام یعنی ابن عربی بود توجه به برخی از آرای ملاصدرا در حاشیه ی شرح حکمه الاشراق برای فهم فلسفه ی سهروردی و قطب الدین ضروری است و بسیاری از مشکلات را باز می کند. ملاصدرا در تعلیقات خود تنها به عبارت متن سهروردی و شرح قطب الدین را توضیح نمی دهد بلکه مبانی اعتقادی و فلسفی خود را نیز بیان می دارد و تصریح می کند که مصنف در بسیاری از این مسائل با او موافق نیست. تفاوت شرح قطب الدین با ملاصدرا در این است که قطب الدین متن سهروردی را کلمه به کلمه توضیح می دهد و مشکلات آن را حل می کند اما ملاصدرا دیدگاه های حکمت متعالیه را نیز بیان می دارد و بر نظریات سهروردی اشکال وارد می آورد. ملاصدرا حتی گاهی بر بعضی نکات قطب الدین اشکال وارد می آورد. (والبریج، ۱۳۷۵: ۱۶). اما باید گفت که اگرچه علامه باملاصدرا در این زمینه متفاوت است ولی همانگونه که قبلا نیز بیان کردیم هر دو تقریب دهنده ی دو مکتب مشاء و اشراق می باشند که این کار با قطب الدین شروع شد و با صدر المتالیهین به اوج خود رسید. علاوه بر آن همانطور که عنوان کردیم این دو دانشمند در برخی از عقاید نیز با همدیگر همفکر بودند. قطب الدین به آن گروه از فیلسوفان اسلامی مابین سهروردی و ملاصدرا تعلق داشت که فلسفه ابن سینا را پس از حملات غزالی احیا کردند و در عین حال کیفیتی اشراقی - که برگرفته از تعالیم سهروردی بود - به آن دادند. قطب الدین پس از استادش نصیرالدین طوسی، باید به عنوان بزرگترین شخصیت فلسفی، طی چهار قرنی که سهروردی را از ملاصدرا جدا ساخت، به شمار آید.

نتیجه گیری:

قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی پس از آنکه از طبابت در بیمارستان مظفریه ی شیراز دست کشید، راه سفر را در پیش گرفت. پس از چندی به مراغه رفته و در زمره ی شاگردان خواجه نصیر الدین طوسی که از پیروان سرسخت فلسفه ی مشاء بود در آمد یک چند نیز در سلک شاگردان صدر الدین قونوی که وی نیز از مریدان ابن عربی بود درآمد. این مقاله را بر این پایه استوار کردیم که سهروردی بیشترین تاثیر را روی علامه

قطب الدین شیرازی داشته است زیرا که معروفترین شرح را بر کتاب حکمه الاشراق شیخ داشته است، تاثیر سهروردی در دره التاج نیز آشکار است. علامه ثر شرح حکمه الاشراق به توضیح دیدگاه های اشراقی سهروردی در قالب اصطلاحات مشائی میپردازد. برخلاف باور بسیاری از مورخین که معتقدند علامه تنها شرح شهرزوری از حکمه الاشراق را کلمه به کلمه بیان داشته است یا تنها صرفاً معانی گفته های سهروردی را آشکار ساخته است، با غور و بررسی بیشتر آشکار می شود که علامه قطب الدین در بسیاری از مباحث خویش گاه اندیشه ایی متعارض با اندیشه و تفکر سهروردی را بیان داشته است و در بعضی از مباحث هم به شرح و تفسیر سخن شیخ پرداخته است و تناه شرح شهرزوری را به روش قال اقول بیان ناشته است وی با وجود اینکه از شهرزوری متأثر بوده است ولی به خوبی به شرح کتاب علامه پرداخته و ابهامات و مشکلات آن را بیان کرده است. شرح علامه به حدی خوب و دقیق بوده است که باعث گشت شرح شهرزوری تا حدی به فراموشی سپرده شود. نکته ی قابل ذکر این است که علامه با توجه به سرگذشت زندگیش در طول دوران آشنایی اش با اساتید و کتب مختلف با سه اندیشه ی متفاوت، مشائی، اشراقی و مکتب ابن عربی آشنایی داشته است و تاثیراتی را از هر سه مکتب گرفته است، نکته ی قابل ذکر این است که علامه قطب الدین شیرازی با تاثیر پذیری از عناصر فوق سه مکتب کهن مشائی و اشراقی و مکتب وحدت وجود ابن عربی را با هم جمع کرد. وی تقریب دهنده ی سه اندیشه و تفکر مشائی و اشراقی و عرفان ابن عربی می باشد.

منابع:

- _ ابن عربی، محمد بن علی، فصوص الحکم، نشر باستان، ۱۳۸۵
- _ ابوریان، محمد علی، مبانی فلسفه اشراق از دیدگاه سهروردی، ترجمه محمد علی شیخ، انتشارات شهید بهشتی، ۱۳۷۲
- _ بکار، عثمان، طبقه بندی علوم از نظر حکمای مسلمان، ترجمه جواد قاسمی، موسسه چاپ آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ اول، ۱۳۸۱
- _ حقیقت، عبدالرفیع، تاریخ علوم و فلسفه ایرانی از آغاز تا امروز، چاپ آراین، ۱۳۷۸

- خواجهی، محمد، دوصدرالدین، چاپ ایران مصور، چاپ اول، ۱۳۷۸
- دینانی، غلامحسین، شعاع اندیشه و شهود در کلام سهروردی، نشر حکمت، چاپ دوم، ۱۳۶۶
- رضوی، امین، سهروردی و مکتب اشراق، ترجمه عبدالدین کیوانی، نشر مرکز، چاپ دوم، ۱۳۸۲
- سبحانی، جعفر، هستی شناسی در مکتب صدر المتالهین، نشر دارالتبلیغ، ۱۳۸۷
- شهرزوری، شمس الدین محمد، شرح حکمه الاشراق، به کوشش حسین ضیائی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲
- شیرازی، قطب الدین محمود بن ضیاء الدین مسعود، دره التاج لغره الدباج، به تصحیح محمد مشکوه، انتشارات حکمت، چاپ دوم، ۱۳۶۵-
- _____، شرح حکمه الاشراق، ۱۳۱۵
- عبودیت، عبد الرسول، درآمدی بر نظام حکومت صدرایی، نشر سمت، تهران، ۱۳۸۵
- فرای، ریچارد، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، نشر سروش، تهران، چاپ اول، ۱۳۵۸
- کوربن، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه سید جواد طباطبائی، نشر کومش، چاپ اول، رضوی _ امین، سهروردی و مکتب اشراق، ترجمه عبد الین کیوانی، نشر مرکز، چاپ دوم، ۱۳۸۲
- میر، محمد تقی، شرح احوال و آثار قطب الدین شیرازی، نشر دانشگاه شیراز، ۱۳۳۶
- مینویی، مجتبی، یادنامه ایرانی مینورسکی، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۴۸
- مشکوه الدینی، عبدالحسین، نظری به فلسفه صدر الدین، چاپ تابان، ۱۳۴۵
- نصر، سید حسین، سه حکیم مسلمان، ترجمه احمد آرام، انتشارات فرانکلین، تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۲
- والبریج، قطب الدین و علم الانوار در فلسفه اسلامی، ترجمه جواد قاسمی، نشر پژوهش های اسلامی آستان قدس، ۱۳۷۵